



داریوس

میوس

پس از رفع مشکلاتی که سبب تعویقی در ادامه سلسله مطالب «آفرینندگان نو» گردید، اینک برآنیم که از نو بدان دست بیازیم و البته به شکلی جامع تر. این بار، هر یک از مطالبی که تحت عنوان «نوآفرینان» میآید خود مشتمل بر چهار بخش خواهد بود. ابتدا «سرگذشتی» باختصار کامل از «نوآفرین» مورد بحث، پس از آن «یادداشتی خصوصی» از نویسنده‌ای، دوستی، آشنایی درباره وی، و نیز ارزنده‌تر گفتاری از شخص «نوآفرین» و در آخر، تحلیل و نقدی کامل از نقادی توانا و ارزشمند در باب آثار و سبک کار او.

بی‌هیچ تردید، توفیق مجله موسیقی در نشر مطالبی اینگونه جامع و ارزنده، مورد توجه و اقبال خوانندگان ارجمند، قرار خواهد گرفت.

سرگذشت

« داربوس میو » روز چهارم سپتامبر ۱۸۹۲ در « آیکس » فرانسه از مادر بزاد. وی در هنرستان موسیقی پاریس محضر استادانی چون « وینسنت اندی »، « گدالو » و « ویدور » را دریافت و باخذ جوائزی در کنترپوان، فوک و نواختن ویولن نائل آمد. آتش نخستین جنگ جهانی برافروخته شد و « میو » از ادامه تحصیل باز ماند. بنسال ۱۹۱۷ او را بسمت وابسته سفارت فرانسه در ریودوژانیرو برگزیدند. و در امریکای جنوبی با « پل-کلودل » که بکار تهیه متن برای چند نمونه از آثار بزرگ صحنه‌ای خود سرگرم بود دیدار کرد.

« میو » در ۱۹۱۹ به پاریس بازگشت و ماهرانه به حلقه آهنگسازان جوان فرانسوی (که از اندیشه‌های « ادیک ساتی » و « ژان کوکتو » در زمینه زیبایی‌شناسی متأثر بودند) پیوست. اینان حس میکردند که موسیقی فرانسه دیربست که بر آستان « امپرسیونیسم » سر بندگی می‌ساید، و برای رهایی از این سرسپردگی جز آنکه بسوی سادگی روی کند، راه نجات دیگری ندارد.

این گروه جوان آهنگساز که از « اوردیک »، « هونه گر »، « پولنک » « دوری »، « تالی فر » و « میو » تشکیل می‌شد بنام « شش فرانسوی » شهرت یافت و تا هنگامیکه بود نقش شگرفی در راهبری موسیقی مدرن فرانسه بعهده داشت. در این میان « میو » در باور همگان اصیل‌ترین و پر قدرت‌ترین عضو گروه بشمار میرفت. هنگامیکه رشته پیوند « شش فرانسوی » گسیخته شد و هر آهنگساز براهی که دوست میداشت قدم گذارد، رشد هنری « میو » همچنان با افزایش گراکید تا آنجا که بعد از مرگ « راول » او را بنام آهنگساز بزرگ فرانسه شناختند.

بنسال ۱۹۲۲، « میو » نخستین بار بخاک اتازونی پای نهاد و نقش‌های

سه گانه پیاپیست، رهبر، و سخن پرداز را بخوبی ایفا کرد. وی در ۱۹۴۰ اتازونی را برای اقامت برگزید و بدانشکده «میلز کالج» در کالیفرنیا پیوست. چندی از بودنش در این دیار نگذشته بود که ابرای ارزنده او بنام «Medée» در پاریس بمرحله اجرا درآمد و این واپسین ابرامی بود که پاریس پیش از آنکه باشغال نازیها درآید بخود میدید.

یک یادداشت

«داریوس میو» مرد پولادینی است. شما در نخستین دیدار چنین حس می کنید که بدیواری از سنگ خارا برخوردارده اید. بدینگونه است دریافت و احساسی که قامت درشت او و تاج سیاهی که بر تارکش میدرخشد در انسان بیدار میکند. سپس در پرتو این سیمای آزاده می توان به گرمای واقعی نهاد وی که باهزل وطنری دلربا و درآمیخته است، دست یافت. اما شکوه «میو» مرز مشترکی است که میان آهنگساز بزرگ و موسیقی اش وجود دارد.

او از هرچه دورویی و بی صفائی بیزار است. اگر پی برد که کسی را شود و اشتیاقی برانگیخته است یا اندیشه ای دارد که با احساس جبلی اش نمی-

سازد، از وی چیزی دریغ نمی ورزد. *با علوم انسانی*
میگویند در «میلز کالج» واقع در اوکلند کالیفرنیا که «میو» آنجا بکار تدریس مشغول است هیچ پروا ندارد که بامردان سرشناسی که از شرق (مراد شرق اتازونی است) بدیدارش می آیند سخن و گفتگو را بکوتاهی برگزار کند، حال آنکه در همان زمان دانشجویان جوان را با ادب و فروتنی تمام مدتها بحضور می پذیرد.

وجه مشخص شخصیت «میو» دلپستگی و مهرش بجوانی و تازگی در هنر و زندگی است، او از مردمان خشک اندیش و متظاهر شدت بیزار و گریزان است.

وتیلور این عاطفه را اکنون در آخرین نمود زندگی او بشکل يك استاد آموزنده می توانیم دید. آبروئی که «میو» امروز در این کشور دارد، تنها بر موسیقی او استوار نیست. موسیقی «میو» ارزشمند است و در ترکیب شخصیت وی وزنه بزرگی بشمار میرود، اما او را از آنروگرامی می دارند که در کالبد «آموختن» جان تازه ای دمیده است.

چندین سال پیش، برای بار نخستین در «ویشی» به «میو» معرفی شدم. در آنروزها هنوز جانبداران دوستی و هم پیوندی فرانسه و آلمان بیچشمه نوش خود دست نیافته بودند. تنها اشاره را به روزگارانی که در کار آمدن بودند، انسان فقط می توانست در آگهی های جشن «Jeunesse Française» بر پنجره های تهی مغازه ها ببیند. همه ما در باشگاه گلف کنار رود «الیر» با «ریچارد اشتراوس» که بتماشای اقامتگاه ما آمده بود چای می نوشیدیم.

«آلبرت راسل» هم آنجا بود، با «ژاک ایبر»، «کرت آنربرگ» «پدر گرام» و دیگر موسیقی دانان نام آور که برای شرکت در کنگره بین المللی آهنگسازان آمده بودند.

«میو» وزن زیباروی موبورش «مادلین» همانطور که دورمیز چای، کنار نهریکه باتورهای ماهیگیری مشبك شده بود نشسته بودند، از اتا زونی، از سفرهایشان باین کشور و از علقه والفتشان بازبان انگلیسی حرف میزدند. وقتی دوباره آنها را دورادور در «لوپزون استادیوم» و «کارنگی هال» نیویورک دیدم، در «میلز کالج» اوکلند خانه کوچک زیبایی را بر بالای يك تپه برای زندگی برگزیده بودند.

تاریخ این برخورد زمستان ۱۹۴۱ بود. «میلز کالج» در اوکلند يك قانون کوچک تربیتی بشمار میرود که همیزان محدودی دست بکار پرورش زندگی معنوی است.

فرصت دیگری که برای ملاقات ما دست داد شام و ناهاری بود که با خانواده «میو» صرف کردم. در آرامش قانون خانواده «میو» ها از سه آهنگساز جوان امریکائی، پسرشان «دانیل» (که در دوازده سالگی نشان داد که يك



خواننده توانسای باریتون است) و من، پذیرائی کردند. صحبت به -
تصنیف آهنگ ورشداستعدادها در امریکا کشید. و من دیدم که بخش اساسی
زندگی «میو» در تماس با دانشجویان میگردد و این تماس موثر و برانگیزنده
است. صرفنظر از کوشش خلاق او در قلمرو موسیقی، «میو» اکنون در
دانشگاههای ما قدرت بزرگی است.

«میو» در خلال کوتاه مدتی که از اقامت حقیقی اش در خاک امریکا
میگذرد، ریشه پایداری در عمق فرهنگ و هنر کشور ما دوانده است.
با پشتیبانی «میلز کالج»، او آهنگسازان جوان و دانش پژوه را به خلق
یک موسیقی سالم و پرداخته ترغیب می کند و ضمن تجزیه و تحلیل های درس
خود، جای هنر فراموش شده ایرا که همان پیوستگی موسیقی و تئاتر است
در خاطر تازه جوی پژوهندگان باز میکند. ما در وجود «میو» گرمی نفس و
تأثیر بی مانندی سراغ داریم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی تهران

مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی

سخنی از نو آفرین

هنوز دشوارترین کار در موسیقی نوشتن یک ملودی چند میزانی است
که بخودی خود کافی جلوه کند. راز پنهان موسیقی همین است. تکنیک،
هر چند که تا سرحد کمال پیش رفته باشد باز واجد اهمیت کمتر است. هر کس

می تواند به يك تكنيك درخشان دست یابد. باید عنصر اساسی ، باید ملودی را دریافت. ملودی باید با آسانی قابلیت ابقاء داشته باشد، آن را بتوان زمزمه کرد، بتوان در خیابان با سوت نواخت . مهم همین است . بدون وجود این عنصر حیاتی، سر تا ته تكنيك جز يك سند مرده نمی تواند بود آهنگساز باید با همه انواع موسیقی آشنا باشد بالاتر از همه هر موسیقی را که قابل دوست داشتن است، دوست بدارد . از این گذشته يك آهنگساز جوان نباید خود را در چهار چوب سیستمی خاص زندانی کند . او باید سرمایه تصور و اندیشه خود را گسترش دهد و مدام کوشا باشد که وسیله تفهیم و بیان خود را تجدید کند.

او ناچار است که خود را با نکته های نهفته در هر تكنيك آشنا سازد در بادی امر ممکن است آهنگساز از تعبیر «دیاتونیک» به يك قلمرو « پلی تونال » منحرف شود. ولی بمجرد وقوع این امر نباید کار مطالعه و تحقیق را رها کند . آنچه بیرون از حد شکیبائی منست اینکه کسی بنده و اربدنبال يك روش راه بیفتد ، چرا آهنگساز باید وسائل بیان خود را محدود کند؟ چگونه کسی می تواند با درجا زدن در يك نقطه خود را با آسانی بدیگران بفهماند ؟

همه مراحل را که تكنيك موسیقی راه خود را از میان آنها باز کرده و گذشته است باید برای غنی کردن زبان موسیقی امروز مورد استفاده قرار داد. در اعتقاد من صحبت از تونالیته ، بیتونالیته ، پلی تونالیته ، آتونالیته و نتو کلاسیسیسم، يك بحث ابتدائی و غیر ضروری است ، در اصل نیازی نیست که ما موسیقی را بچنین تقسیماتی منقسم کنیم . ما باید از هر واسطه ای که در اختیار داریم و می تواند در خلق يك اثر تاوا پسین مرحله کمال ما را بکار آید کمک گیریم. باید پنجره های خود را با تمام نیرو بسوی افق نامحدود موسیقی باز کنیم .

من هرگز نتوانسته ام بفهمم، فایده تأسیس طبقه بندیهای گوناگون در قلمرو موسیقی چیست: موسیقی کلاسیک، موسیقی مدرن ، موسیقی سنگین ، موسیقی سبک . این کاریست سخت ناسزاوار . آنچه وجود دارد فقط خود موسیقی است که می توان آنرا در يك ملودی یا يك اپرت، بهمان خوبی ، سفونی، اپرا یا يك کار مجلسی دریافت .

از بسط دادن بیش از اندازه آهنگها و تکرارهای بیپوده بهتر که چشم بیوشیم. کوشش ما باید مصروف بدان شود در هر اثر تناسبهای واقعی را نگهداریم. متانت و سادگی - نیکوترین راهنمای آهنگساز است، او را از ایجاد يك استخوان بندی منطقی و استوار هرگز گزیری نیست.

من خود در ارائه کارهای راپسوديك واقعاً ناتوانم. اینها عاری از سبك هستند و از بسط های بی انتها و پیچیدگیهای غیر ضروری سرشار.

اما هر کاری نیازمند شیوه ای خاص است. يك كوارتت را بهمان شیوه ای که در باله یا در موزيك فیلم مانند سونات، بکار میرود نمی توان نوشت. آهنگساز باید خواسته های خود را با نوع کارش تطبیق کند و بخاطر بسپارد که با يك باله باید بتوان رقصید، و در تصنیف آن تابع ضرورت های «طراحی» بود. و نیز در يك فیلم، با حفظ انگیزه های اصیل، آهنگساز باید توده وسیعی از مردم را با طرز فکرهای گونه گون به جنبش درآورد. تصنیف يك اپرا یا يك كوارتت بهمان شور و گیرندگی يك قطعه تئاتری نیازمند است. در اینجا ضرورت های «دراماتیک» آهنگساز را محدود میکند و او ناگزیر است که در خلال چند میزان يك آتمسفر تکان دهنده و نیرومند بیافریند.

من هیچ قاعده زیبایی شناسی، تئوری، یا فلسفه ای نمی خواهم ارائه دهم. من بنوشتن موسیقی عشق می ورزم و اینکار را با شوق انجام میدهم، در غیر اینصورت نباید موسیقی بنویسم.

همیشه پذیرفتن کارهای مربوط به موسیقی را بر خود وظیفه تلقی کرده ام. طبیعتاً پرداختن به بعضی نمونه ها را بیشتر دوست دارم، اما يك آهنگساز باید همه کارهای خود را با چابک دستی و پشتکار دنبال کند و از هر منبع تکنیک امروزی که در اختیار دارد، سود جوید.

در این هنگام است که از بعد عمری سخت کوشی می تواند بجاودانی شدن بعضی از کارهایش امید بیند. کارهایی که در آن ملودی بطریقی فراموش نشدنی جای خود را در خاطر ها گشوده است، زیرا ملودی که عنصر زنده موسیقی است بنهایی می تواند به اثر، افتخار جاودانگی ببخشد. (داریوس میو)

ترجمه اردشیر لطفعلیان

در شماره آینده: نقدی بر آثار وسبک کار نوآفرین